

The Role of “Hūr Qalyā” (Spiritual Maturity) in Suhrawardī’s Illuminationist Philosophy

Saeed Anvari¹ | Esmail Shams²

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Philosophy, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba’i University, Tehran, Iran. Email: saeed.anvari@atu.ac.ir
 2. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba’i University, Tehran, Iran. Email: esmailshams@atu.ac.ir

Abstract

Sheykh Shihāb al-Dīn Suhrawardī employs the term Hūr Qalyā in his works, yet its precise meaning and etymology remain the subject of scholarly debate. Previous studies have variously traced its origin to Persian (Pahlavi), Greek, Syriac, or Hebrew. The term is also utilized in the theology of the Shaykhiyya school, and this specific usage has at times led to misinterpretations when applied to Suhrawardī’s Ishrāqī system of thought. This article introduces and critically examines the nine principal interpretations proposed thus far and advances a new reading of the term. According to this reading, the first component, hūr, signifies “sun,” while qalyā, drawn from ancient medicine and natural science, denotes “roasting,” making the literal meaning “cooking by the sun.” Within the framework of Suhrawardī’s hikmat al-ishrāq (Philosophy of Illumination), Hūr Qalyā designates a spiritual rank for sāliks (seekers) who attain maturity by means of the “sun of truth,” thus becoming capable of extraordinary actions. This stage precedes Khurrah-i Kayānī and pertains to intermediate seekers along the mystical path. The article clarifies both the lexical and technical usage of the term, drawing on contexts from Suhrawardī’s treatise al-Muṭārāḥāt.

Keywords: linguistics, Suhrawardī, Shaykh-i Ishrāq, natural sciences, Hūr Qalyā.

Introduction

This article examines the various theories regarding the origin and meaning of the term Hūr Qalyā in the works of Suhrawardī and advances a new interpretation. The term appears twice in the writings of Shaykh al-Ishrāq (Suhrawardī, 1380c: 254; Suhrawardī, 1380z: 494).

To date, nine main theories have been proposed regarding the meaning and linguistic origin of Hūr Qalyā:

1. It is derived from the Hebrew expression ḥabal qarnāyim, meaning “radiance of vapor.”
2. It is derived from the name of the Greek philosopher Heraclitus or from “Heraclyia.”
3. The term is Greek and means “the other world.”
4. The term is of Syriac origin.
5. The term is a misreading of the Persian word Xvaniras.
6. The term is a modified dialectical form of the word fravaḥar.
7. It means “the land of the sun” or “the solar clime.”
8. It means “solar body.”
9. It means “the fortress of the sun.”

This article reviews these theories in detail and, drawing on Suhrawardī’s texts and relevant linguistic evidence, offers a new interpretation of Hūr Qalyā within the framework of Hikmat al-Ishrāq.



University of Tehran

Research Findings

The new interpretation advanced in this article proposes that *hūr* signifies “sun” and *qalyā* is a term from natural philosophy employed in the works of Ibn Sīnā (Avicenna). In ancient natural philosophy, *qalyā* denotes “roasting” or “heating” (Ibn Sīnā, 1404: 2/224; Ibn Sīnā, 1426: 4/473). By incorporating this technical term, Suhrawardī conceptualizes *Hūr Qalyā* as the illumination of the *sālik* (seeker) by the “sun of truth,” culminating in a stage of spiritual maturity – or “ripening by the sun.” As Shahrzūrī explains in *Shajarat al-Ilāhiyya*, *Hūr Qalyā* refers to a distinct spiritual station (Shahrzūrī, 1384: 2/368). In the treatise *al-Mashārī‘ wa al-Muṭārahāt*, certain passages parallel Suhrawardī’s concise remarks on *Hūr Qalyā*. According to the interpretation presented here, *Hūr Qalyā* precedes the station of *Khurrah-yi Kayānī* and pertains specifically to intermediate seekers. It is also linked to the spiritual rank of *kun* (“Be!”) (Suhrawardī, 1380c: 242), wherein the seeker attains a state such that things come into being in accordance with their will and imagination.

Conclusion

Numerous hypotheses have been advanced regarding the linguistic derivation and technical import of *Hūr Qalyā*. This article has critically examined nine principal etymological and semantic proposals. Many earlier readings remain largely lexical, shaped by Shahrzūrī’s expositions and the distinct usage of the term within the Shaykhiyya tradition, often neglecting its philosophical significance within Suhrawardī’s system. Drawing upon the usage of *qalyā* in ancient medicine and natural philosophy, this article proposes the lexical meaning of “ripening by the sun” for *Hūr Qalyā*. In line with three previous positions, the term’s first element, *hūr*, is understood as “sun,” and *qalyā* is construed—within the context of ancient natural philosophy—as “melting” or “roasting.” Passages from *al-Mashārī‘ wa al-Muṭārahāt* employing the image of molten iron to describe the soul’s receptivity to the worlds of light correspond closely with Suhrawardī’s account of *Hūr Qalyā*, thus helping clarify its technical meaning. Thus, considering the sun’s spiritual and esoteric significance in Illuminationist philosophy, it is argued that the term denotes an esoteric and spiritual station for intermediate seekers, whose souls have been ripened by the illumination of the “sun of truth.” Consequently, *Hūr Qalyā*, alongside *Jabalqā* and *Jabarsā*, operates as a symbolic designation for spiritual stations.

Cite this article: Anvari, S., & Shams, E. (2025). The Role of “*Hūr Qalyā*” (Spiritual Maturity) in Suhrawardī’s Illuminationist Philosophy. *Philosophy and Kalam*, 58 (1), 55-77. (in Persian)

Publisher: University of Tehran Press.

Authors retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jftp.2025.387652.523567>



Article Type: Research Paper

Received: 26-Dec-2024

Received in revised form: 1-Mar-2025

Accepted: 2-Mar-2025

Published online: 15-Jun-2025

مقام «هورقلیا» یا «پختگی معنوی» در حکمت اشراقی سهروردی

سعید انواری^۱ | اسماعیل شمس^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: saeed.anvari@atu.ac.ir
۲. استادیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: esmailshams@atu.ac.ir

چکیده

شیخ شهاب الدین سهروردی در آثار خود از اصطلاح «هورقلیا» استفاده کرده است که در مورد معنای آن میان محققان اختلاف نظر وجود دارد. در پژوهش‌های مختلف ریشه این واژه را فارسی (پهلوی)، یونانی، سریانی و یا عبری دانسته‌اند. این واژه در مکتب کلامی شیخیه نیز به کار رفته است و به نظر می‌رسد کاربرد خاص آن در مکتب شیخیه به غلط بر معنای آن در مکتب اشراقی سهروردی تأثیر گذاشته است. در این مقاله ضمن معرفی و بررسی معانی نه‌گانه‌ای که تاکنون در مورد این واژه پیشنهاد شده است، معنای جدیدی برای آن پیشنهاد شده است. بر این اساس جزء اول این واژه از «هور» به معنای خورشید تشکیل شده است. «قلیا» در جزء دوم آن اصطلاحی در طب و طبیعیات قدیم به معنای برپان کردن و تفت دادن است و «هور قلیا» در مجموع در لغت به معنای «پختگی توسط خورشید» است. این اصطلاح در نظام حکمت سهروردی، مقامی معنوی برای سالکینی است که به پختگی معنوی توسط خورشید حقیقت دست یافته‌اند و بدین ترتیب قادر به انجام اموری خارق العاده شده‌اند. این مقام پیش از خزه کیانی است و به سالکان متوسط در میانه راه سلوک اختصاص دارد. در این مقاله به کمک عباراتی از رساله‌المشارع و المطارحات سهروردی، معنای اصطلاحی این واژه تشریح شده است.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی، سهروردی، شیخ اشراق، طبیعیات، هورقلیا.

استناد: انواری، سعید، و شمس، اسماعیل (۱۴۰۴). مقام «هورقلیا» یا «پختگی معنوی» در حکمت اشراقی سهروردی. *فلسفه و کلام اسلامی*، ۵۸ (۱)، ۷۷-۵۵.

نوع مقاله: علمی-پژوهشی

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۶

حق چاپ و حقوق نشر برای نویسندگان محفوظ است.

بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۱۱

DOI: <https://doi.org/10.22059/jstp.2025.387652.523567>

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۲

انتشار: ۱۴۰۴/۰۳/۲۵



مقدمه

در تألیفات سهروردی شماری اصطلاح غریب و کمتر شناخته شده وجود دارند که پژوهشگران درباره معنا و ریشه لغوی و گاه نحوه تلفظ آنها اتفاق نظر ندارند. یکی از این واژگان، «هورقلیا» است که هانری کربن در مورد آن می‌نویسد: «نمی‌توانم وجه اشتقاقی رضایت‌بخشی برای آن بیابم» (کربن، ۱۳۵۸: ۱۲۵). درباره این اصطلاح تاکنون دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است، اما هیچ یک نتوانسته است به گمانه زنی در این باره پایان دهد. در این مقاله نه نظریه در مورد منشاء و معنای این واژه مطرح شده و مورد بررسی قرار گرفته است. سپس در ادامه، نظریه جدیدی در مورد معنای این اصطلاح ارائه شده است.

۱. پیشینه پژوهش

به طور خاص مقالات زیر در مورد معنای لغوی و اصطلاحی «هورقلیا» نوشته شده‌اند: معین، ۱۳۶۷؛ ۴۹۸-۵۲۸؛ نوایی، ۱۳۷۵: ۲۳-۲۶؛ عالی‌خانی، ۱۳۸۹: ۸۷-۱۰۴. همچنین در لغت‌نامه‌های فارسی و نیز در بیشتر منابعی که به بررسی افکار شیخ اشراق پرداخته‌اند به این اصطلاح اشاره شده است که اکثراً مطالب مقاله دکتر معین را تکرار کرده‌اند. در بخش سوم این مقاله با استخراج دیدگاه‌های مختلف در مورد معنای این اصطلاح از میان آثار مختلف، نه دیدگاه در مورد معنای این اصطلاح گزارش شده است و در بخش چهارم مقاله این نظریات مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در نهایت در بخش پنجم مقاله، معنایی جدید برای این اصطلاح ارائه شده است.

در مورد کاربرد این واژه در مکتب شیخیه نیز مقالاتی منتشر شده است که عبارتند از: ذهبی و محرمی، ۱۳۸۹: ۷۳-۹۶؛ سالاری و اخچنی، ۱۳۹۱: ۱۳۹-۱۶۳؛ باقری، ۱۳۹۱: ۱۹۹-۲۱۷؛ خادمی و عربی، ۱۳۹۷: ۲۴-۴۶؛ فصیحی و شریفی، ۱۴۰۱: ۱۲۹-۱۵۶. از آنجا که این مقاله مدعی است که معنا و کاربرد این اصطلاح در نظام حکمت اشراقی سهروردی با آنچه در مکتب شیخیه بکار می‌رود متفاوت است، این مقالات مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. چنان که نشان داده خواهد شد، عدم توجه به این نکته باعث شده است تا دیدگاه شیخیه بر تفسیر صحیح از معنا و کاربرد این اصطلاح در نظام شیخ اشراق سایه افکند.

۲. اصطلاح هورقلیا در آثار سهروردی

این اصطلاح دو بار در آثار شیخ اشراق به کار رفته است. چنانکه می‌نویسد:

«... و این قوانین اقلیم هشتم است که در آن جابلق و جابرص و هورقلیا که دارای عجایب است وجود دارند»^۱ (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۵۴).

براین اساس هورقلیا در عالم مثال (اقلیم هشتم) قرار دارد. همچنین می‌نویسد: «پیشگاه خلسه‌های معتبر برای سید بزرگ هورخش در عالم هورقلیا است» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۴۹۴).^۲ شیخ اشراق در اینجا از باب اطلاق کل با اسم جزئه، عالم مثال را عالم هورقلیا نامیده‌است. بر اساس عبارات فوق، هورقلیا با اقلیم هشتم (عالم مثال) و جابلقا و جابرصا و هورخش ارتباط دارد. شهرزوری شارح حکمة الاشراق جابلق و جابرص را شهرهایی از عالم مثال^۳ و هورقلیا را معادل افلاک آن عالم دانسته‌است:

«و جابلق و جابرص و هورقلیا، پس اینها اسامی شهرهایی از عالم مثال هستند که شارع در مورد آنها صحبت کرده‌است، با این تفاوت که جابلقا و جابرصا دو شهر در بخش عناصر عالم مثل معلقه هستند، اما هورقلیا به عالم افلاک مثل تعلق دارد. پس این موضوع را درک کن» (شهرزوری، ۱۳۷۲: ۵۹۴).^۴

قطب شیرازی و هروی نیز در شروح خود سخنان وی را تکرار کرده‌اند (شیرازی، ۱۳۸۳: ۵۱۴؛ هروی، ۱۳۶۳: ۲۴۴). شهرزوری همچنین می‌نویسد:

«متألهان از حکما مانند هرمس و امیدکلس و فیثاغورس و افلاطون و جز ایشان از فاضلان و پیشینیان چنین گفته‌اند که: در هستی عوالم دیگری غیر از این عالمی که ما در آن هستیم و غیر از عالم نفس و عقل وجود دارند که دارای مقدار هستند و در آنها عجایب و غرابیی است، و در آنها از شهرها و مردمان و نهرها و دریاها و درختان و چهره‌های دلنشین و زشت به طور نامحدود وجود دارد، و این عوالم در اقلیم هشتم واقع شده‌اند که در آن جابلقا و جابرصا و هورقلیای دارای عجایب وجود دارند و آن در وسط مراتب عالم قرار دارد» (شهرزوری، ۱۳۸۴: ج ۲: ۱۵۳).^۵

۱. «... و هذا احكام الاقليم الثامن الذی فيه جابلق و جابرص و هورقلیا ذات العجایب».

۲. «فیشجاه الخلسات المعتبرة فی عالم هورقلیا للسید العظیم هورخش».

۳. «و إذا سمعت فی أقوال القدماء وجود عالم مقداری هو غیر العقل و النفس، فيه مُدن لا یکاد تحصی، من جملتها ما سَمَاهُ الشارع جابلقا و جابرصا، فلا تبادر بالتکذیب؛ فإنَّ السالکین یرونه» (سهروردی، ۱۳۹۳: ۲۳۷).

۴. «و «جابلق» و «جابرص» و «هورقلیا»، فهی اسماء مدن من عالم المثال نطق بها الشارع، إلا أنَّ جابلقا و جابرصا مدینتان فی عالم عناصر المثل المعلقة؛ و أمَّا هورقلیا فمن عالم افلاک المثل، فافهمه».

۵. «و قد قالت متألهة الحكماء، کهرمس و أنباذکلس و فیثاغورس و أفلاطون و غیرهم من الأفاضل و القدماء: إنَّ فی الوجود عوالم أخرى ذوات مقادیر غیر هذا العالم الذی نحن فيه و غیر النفس و العقل؛ فيه العجائب و الغرائب فیها من البلاد و العباد و الأنهار و البحار و الأشجار و الصور الملیحة و القبیحة ما لا یتناهی؛ و تقع هذه العوالم فی الإقليم الثامن الذی فيه جابلقا و جابرصا و هورقلیا ذات العجائب و هی فی وسط ترتیب العالم».

۳.۳. معانی پیشنهاد شده برای «هورقلیا»

تاکنون در مورد معنای واژه «هورقلیا» در آثار سهروردی و منشاء زبانی آن، نه نظریه مطرح شده است^۶ که عبارتند از:

۱. «هورقلیا» مأخوذ از واژه عبری «هبل قرنئیم»^۷ (habal qarnaim) است که «ب» به «و» و «ل» به «ر» تبدیل شده است^۸ هبل به معنای «بخار» و قرنئیم به معنای «تشعشع»^۹ است و در مجموع به معنای «تشعشع بخار» است (معین، ۱۳۶۷: ج ۲: ۵۰۳-۵۰۴). حدس اولیه این ریشه‌شناسی نخستین بار توسط مرحوم حسین کاظم‌زاده ایرانشهر ذکر شده است^{۱۰} و سپس دکتر معین با مراجعه به علمای یهود آن را با دقت بیشتری بیان کرده است^{۱۱} (کاظم‌زاده، ۱۳۳۲: ۴۸۷-۴۸۸؛ معین، ۱۳۶۷: ج ۲: ۵۰۲-۵۰۳). این لفظ در آثار عبری به معنای «جسم قالبی» به کار رفته است (معین، ۱۳۶۷: ج ۲: ۵۰۴؛ معین، ۱۳۶۲: الف: ۲۳۹۱). دهخدا^{۱۲} با وجود ذکر معنای «تشعشع بخار» برای این کلمه، در یادداشت‌های خود و نیز دکتر معین^{۱۳} در فرهنگ فارسی، معنای «قالب مثالی» را نیز برای آن ذکر کرده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱۵: ۲۳۵۸۴؛ معین، ۱۳۶۲: ج ۴: ۵۲۲۱).

۲. دهخدا در یادداشت‌های خود، حدس زده است که «هورقلیا» مأخوذ از نام «هراقلیطس» (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱۵: ۲۳۵۸۴) فیلسوف یونانی است. همچنین تقی‌زاده آن را مأخوذ از «هراکلیا» دانسته است (تقی‌زاده، ۱۳۵۱: ج ۳: ۳۶؛ معین، ۱۳۶۷: ج ۲: ۵۰۰). بر این اساس،

^۶ در مورد منشاء زبانی و معنای واژه «هورقلیا» سه نظریه شفاهی دیگر نیز مطرح شده است که بررسی آنها نیازمند تحقیقات بیشتری است: یک) ممکن است این واژه معادل «صاحب دو شاخ» (ذوالقرنین، هاقرنئیم) در زبان آرامی (سریانی) باشد که می‌تواند با اصطلاح «صیصیه» (به معنای قلعه و شاخ) در حکمت اشراق مرتبط باشد؛ دو) ممکن است به معنای «حومه قصر» در زبان آرامی (سریانی) باشد؛ سه) ممکن است با نام «هرکول» (از اساطیر رومی) مرتبط باشد. در گذشته مکان ستون‌های هرکول (Ἡράκλειοι Στήλαι) را در دو سوی تنگه جبل الطارق می‌دانستند که گذشتن از آنها و رفتن به سوی اقیانوس اطلس، به معنای رفتن به سوی ماوراء عالم بوده است.

^۷ دهخدا در لغت‌نامه و معین در حاشیه برهان قاطع، این کلمه را به صورت «هبل قرنئیم» ثبت کرده‌اند.

^۸ بر این اساس احتمال داده‌اند که حروف یاء و میم در آخر «هبل قرنئیم» از حروف جمع در زبان عبری باشد (معین، ۱۳۶۷: ج ۲: ۵۰۳-۵۰۴).

^۹ «قرن» (qeron) در لغت به معنای شاخ و مجازاً به معنای شعاع است و «qeren» به معنای تشعشع بخار ناشی از حرارت به کار رفته است (معین، ۱۳۶۷: ج ۲: ۵۰۳).

^{۱۰} در چاپ سال ۱۳۳۲ش کتاب وی، این کلمه به صورت «هبل قونئیم» چاپ شده است.

^{۱۱} معین گزارش می‌کند که هنینگ این کلمه را به «جسم قالبی» ترجمه کرده است (به نقل از: معین، ۱۳۶۲: الف: ۲۳۹۱). اما مرحوم کاظم‌زاده می‌نویسد که با دیدن معنای «هبل قونئیم» به صورت «جسم قالبی» حدس زده است که «این کلمه باید اصل کلمه هورقلیا باشد» (کاظم‌زاده، ۱۳۳۲: پاورقی ۴۸۸).

^{۱۲} تلفظ این واژه در لغت‌نامه دهخدا به سه صورت ضبط شده است: هُورْقَلِیا، هُورْقَلِیا، هُورْقَلِیا.

^{۱۳} تلفظ این واژه در حاشیه برهان قطع و مقاله «هورقلیا» از دکتر معین به صورت‌های: هُورْ قَلِیا، هُورْ قَلِیا، هُورْ قَلِیا ثبت شده است و تلفظ هُورْ قَلِیا را صحیح‌تر دانسته‌اند.

می‌توان حدس زد که از آنجا که هراکلیتوس اصل جهان را از آتش می‌دانست (لائرتیوس، ۱۳۸۷: ۳۸۲) کلمه «هرقلیائی» (هراکلیتی) یعنی منسوب به اندیشه‌های هراکلیتس، توسط کاتبان به «هورقلیائی» تصحیف شده‌است.

۳. این کلمه را یونانی دانسته‌اند که به معنای «عالم دیگر» است. این نظر را ابوالقاسم خان ابراهیمی کرمانی در کتاب تنزیه الأولیاء مطرح کرده و آن را معادل عالم مثال دانسته‌است (ابراهیمی، ۱۳۶۷: ج ۲: ۷۰۲-۷۰۳). همچنین صاحب قصص العلماء نیز آن را واژه‌ای یونانی دانسته‌است.^{۱۴} وی می‌نویسد: «آخوند ملاعلی نوری می‌گفت که هورقلیا لفظ یونانی است، به معنی عالم آخر» (تنکابنی، ۱۳۸۶: ۵۳).

۴. این کلمه را سریانی دانسته‌اند. چنانکه شیخ احمد احسائی در پاسخ به ملاحسین اناری کرمانی این نظر را مطرح کرده و می‌نویسد:

«اما لفظ هورقلیا، پس معنای آن سرزمینی دیگر است ... و اما اینکه این کلمه از چه زبانی است؟ پس از زبان سریانی است که زبان صابئیان می‌باشد» (احسائی، ۱۲۴۵: ۲۹۵-۲۹۶).^{۱۵}

۵. این کلمه همان واژه خونیرس^{۱۶} فارسی است (اونوالا به نقل از: معین، ۱۳۶۷: ج ۲: ۵۰۱) که بد خوانده شده‌است. خونیرس همان ایرانشهر است که قسمت مرکزی از هفت اقلیم قدیم است (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۷: ۱۰۱۵۷). واژه خونیرس به خط پهلوی به گونه‌ای نوشته می‌شود^{۱۷} که با افزودن یک دندان به آخر آن، می‌توان آن را «هورکلیا» نیز خواند.

۶. این واژه فارسی است و گویش تغییر یافته‌ای از واژه «فروهر» است^{۱۸} (فَرَوَهَر ← هَوَرَقَل). بر اساس نظر دکتر ماهیار نوایی، واژه «فروهر» دچار تغییرات زیر گردیده‌است: بدل شدن «فر» به «هر» (hravahr)؛ جابجا شدن «ر» و «و» (hvarahr)؛ اضافه شدن واکه مناسب با «واو» پس از حرف نخست به دلیل ساکن بودن آن (hovarhar)؛ بدل شدن «ه» به «ق» از راه «خ» (hovarqar)؛ تبدیل «ر» پایان واژه به «ل» (hovarqal)؛ بر این اساس «فَرَوَهَر» به «هَوَرَقَل»

^{۱۴} در بحث میان تنکابنی و ملاهادی سبزواری، وی این کلمه را «هُورَقَلِیا» و ملاهادی «هُورَقَلِیا» تلفظ کرده‌اند (تنکابنی، ۱۳۸۶: ۵۳).

^{۱۵} «أما لفظة هورقلیا فمعناه مُلك آخر ... و أما أنه من أي لغة هي؟ فهي من اللغة السريانية و هي لغة الصابئة».

^{۱۶} xvaniras.

^{۱۷} (خونیرس ← هورکلیا) حروف «خ» و «ه» و همچنین حروف «ن» و «ر» دارای یک نویسه در خط پهلوی هستند و نویسه «ی» با کمی تغییر مشابه نویسه «ک» است. همچنین با افزودن یک دندان به انتهای نویسه «س» می‌توان آن را «یا» قرائت کرد (نک: آموزگار، ۱۳۷۵: ۴۹-۵۲؛ نوایی، ۱۳۷۵: ۲۴).

^{۱۸} برخی نیز معتقدند که این واژه چنان که پیش از این ذکر شد عبری است، اما معادل «فروهر» فارسی است. بر این اساس عالم هورقلیائی را همان جهان فروشی دانسته‌اند (نک: معین، ۱۳۶۷: ج ۲: ۵۲۸). چنانکه جمالزاده حدس زده‌است که عالم هورقلیائی معادل جهان فروشی در اندیشه ایران باستان باشد (جمالزاده، ۱۳۴۰: ۴۴۸).

تبدیل شده است. سپس با افزودن «ی» نسبت فارسی به پایان آن و افزودن حرف تعریف سریانی «ا» به آن، «هَوْرَقْل» به «هَوْرَقْلِیا» تبدیل شده است (نوابی، ۱۳۷۵: ۲۵).

۷. هورقلیا در اصل (هَوْرَقْلِیا = هُور کِلِیما) است. از آنجا که کِلِیما همان واژه اقلیم است، هورقلیا به معنای «سرزمین خورشید» یا اقلیم خورشید است. در حقیقت پس از بیان هفت اقلیم در جهان مادی، اقلیم هشتم را به «هور»^{۱۹} (خورشید) اختصاص داده اند (ضیایی به نقل از: عالیخانی، ۱۳۸۷: ۹۵ و ۱۰۱).

۸. این کلمه در اصل (هَوْرَقْلِیا = خُور کِلِیایی) به معنای «جسم خورشیدی» (solarbody) است. دکتر مجتبیایی معتقدند: «کسانی که با مکتب نوافلاطونی و نوشته های گنوسی و هرمسی آشنا هستند این اصطلاح (پیکر خورشیدی) را می شناسند. در زبان های ایرانی «کِرپ» (-karp-/klp) و صورت دیگر آن «کِلِپا» یعنی بدن و «هور» یا «خور» یعنی خورشید. این کلمه وقتی که به سهروردی رسیده به صورت تصحیف شده آن بوده و یا شاید سهروردی آن را درست شنیده و به صورت «هورکلیایی» نوشته و بعداً به دست کاتبان به صورت «هورقلیایی» تحریف و تصحیف شده است» (مجتبیایی، ۱۳۸۶: ۴۳).

۹. جزء اول ترکیب هورقلیا همان هور به معنای خورشید است. با توجه به تمثیل باستانی «دژ» در ایران باستان و صورت kala که واژه معرب قلعه به شمار می رود (پیگولوسکیا، ۱۳۶۷: ۲۴۳)، می توان جزء دوم هورقلیا را صورتی از واژه قلعه دانست و در کل ترکیب (هَوْرَقْلِیا = هُور کَلا) را به معنای «قلعه خورشید» دانست (عالیخانی، ۱۳۸۹: ۹۵). بر این اساس هورقلیا نیز شهری در کنار جابلقا و جابرصا است که معادل کنگ دژ (شهر آرمانی) در متون پهلوی است (همان: ۹۶).

۴. بررسی نظریات مطرح در مورد معنای هورقلیا

۱. در تمامی این نظریات، واژه «هورقلیا» واژه ای غیرعربی و متعلق به زبان های غربی خاورمیانه (پهلوی، یونانی، سریانی و عبری) به شمار آمده است که گویشوران آنها در مسیر مسافرت های شیخ اشراق قرارداد شده اند. چنان که می دانیم استفاده از واژه های غیرعربی در میان آثار عربی شیخ اشراق معمول بوده است. وی گاه این گونه واژه ها را معرب کرده و گاه مستقیماً در میان متون عربی خود به کار برده است. مانند استفاده وی از واژه پهلوی «خَرَه کیانی» (نک: انواری، ۱۳۹۷: ۳۶). با توجه به بکار رفتن واژه «هورقلیا» در کنار دو واژه «جابلقا» و «جابرصا»، این احتمال وجود دارد که هر سه کلمه منشاء واحدی داشته باشند. جابلقا (= جابرقا) و جابلصا (= جابرصا، جابلصا، جابرصا، جابلثا، جابرثا) دو شهر در منتهی الیه جغرافیایی شرق و غرب زمین هستند. با توجه به نحوه نگارش متفاوت این دو واژه در آثار دوره اسلامی و همچنین از آنجا که در کلمات عربی «ج» و «ق» و نیز

^{۱۹}. هور همان «خور» یا خورشید است (حسن دوست، ۱۳۹۹: ۴: ج ۲، ۹۱۷). چنان که در شاهنامه آمده است: «ستاره فراوان نتابد چو هور» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳: ج ۳۸۹).

«س» و «ج» با هم بکار نمی‌روند (بدره‌ای، ۱۳۸۶: ۴۴)، جابلقا و جابرسا کلمات عربی نیستند. تاریخ طبری این دو کلمه را سریانی دانسته‌است و می‌نویسد:

«اسم آن [شهری] که در مشرق است به سریانی مرقیسیا و به عربی جابلقا است و اسم آنکه در مغرب است به سریانی برجیسیا و به عربی جابرسا است» (طبری، ۱۹۶۷: ج ۱: ۶۹).^{۲۰}

بر این اساس احتمال سریانی دانستن واژه «هورقلیا» تقویت می‌شود. البته در مورد اصل دو کلمه جابلقا و جابرسا حدس‌های دیگری نیز بیان شده‌است که منشاء آنها را سریانی ندانسته‌اند (نک: عالیخانی، ۱۳۸۹: ۹۲).

۲. در بیشتر موارد تنها معنای لغوی این اصطلاح از منظر زبانشناسی مورد بررسی قرار گرفته‌است و به نقش و کاربرد فلسفی و حکمی این اصطلاح در نظام حکمت اشراقی کمتر توجه شده‌است. نظریات نه‌گانه مطرح شده در مورد معنای لغوی «هورقلیا» را می‌توان در ذیل سه کاربرد مختلف فلسفی در نظام شیخ اشراق دسته‌بندی کرد:

الف) عالم مثال؛ می‌توان معنای لغوی ارائه شده در برخی از این نظریات را متناظر با عالم مثال دانست. این موارد عبارتند از: دیدگاه سوم (عالمی دیگر)، چهارم (سرزمینی دیگر)، پنجم (خونیرس = اقلیم مرکزی)، ششم (فروهر = جهان فروشی)، هفتم (هورکلیما = سرزمین خورشید).

ب) جسم مثالی؛ برخی دیگر از این نظریات متناظر با جسم مثالی هستند. این موارد عبارتند از: دیدگاه نخست (جسم قالبی)، هشتم (خورکلیایی = جسم خورشیدی). باید توجه داشت که معنای «تشعشع بخار» (یکی معنای ارائه شده در دیدگاه نخست) بر اساس عباراتی از کتاب التلویحات صحیح به شمار نمی‌آید؛ زیرا سهروردی در بحث تناسخ تصریح می‌کند که وجود جرمی مرکب از بخار و دخان را نمی‌توان موضوع تخیلات وهمی برخی از نفوس ضعیف به شمار آورد (نک: سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۸۹).

ج) شهری در عالم مثال؛ بر اساس دیدگاه نهم (هورگلا = قلعه خورشید)، هورقلیا نام یکی از شهرهای عالم مثال است. هانری کربن نیز بدون تحلیل معنای لغوی هورقلیا، آن را شهری در کنار جابلقا و جابرسا دانسته‌است (کربن، ۱۳۵۸: ۱۲۵).

۳. چنان که ملاحظه می‌شود، سه معنای پیشنهادی (اقلیم خورشید؛ پیکر خورشیدی و قلعه خورشید) در مورد «هورقلیا» با خورشید (هور) ارتباط دارند که نقش مهمی در آثار مختلف شیخ اشراق دارد. بررسی جایگاه خورشید در نظام فلسفی شیخ اشراق که بر مبنای نور بنا شده‌است، نیازمند مقاله مستقلی است. همچنین رابطه خورشید و مهر ایزد و اصطلاح «هورخش»^{۲۱} که در

^{۲۰}. «اسم التي بالمشرق بالسريانية مرقيسيا و بالعربية جابلقا و اسم التي بالمغرب بالسريانية برجيسيا و بالعربية جابرسا».

^{۲۱}. «شریف‌ترین جسم‌ها «هورخش» است که تاریکی را قهر می‌کند. ملک کواکب و رئیس آسمانست و کننده روز روشن با امر حق تعالی» (سهروردی، ۱۳۸۰ الف: ۱۸۳؛ سهروردی، ۱۳۸۰ ب: ۹۰).

مورد معنای آن نیز چند احتمال مطرح شده است، نیازمند بحثی مستقل است. در سطح این مقاله تنها اشاره به اهمیت خورشید در نظام اشراق جهت تأکید بر ارتباط واژه «هور» با «خورشید» کافی به نظر می‌رسد. این سه معنا عبارتند از:

الف) اقلیم خورشید؛ از آنجا که شهرزوری هورقلیا را در «افلاک عالم مثال» دانسته است (شهرزوری، ۱۳۷۲: ۵۹۴) و آن را با «روحانیات افلاک» مرتبط دانسته است (شهرزوری، ۱۳۸۴: ج ۲: ۳۶۸)، رابطه آن با خورشید جالب توجه است. زیرا خورشید نیز در «افلاک عالم ماده» قرار دارد. همچنین شهرزوری آن را در وسط ترتیب عالم دانسته است (شهرزوری، ۱۳۸۴: ج ۲: ۱۵۳)^{۲۲}، چنانکه خورشید نیز در فلک چهارم (فلک میانی از بین هفت کوکب سیار) حرکت می‌کند. بر این اساس هورقلیا محل حرکت خورشید است.

ب) پیکر خورشیدی؛ این تعبیر بیشتر با عقاید مکتب شیخیه سازگاری دارد (نک: خادمی، ۱۳۹۷: ۲۸؛ فصیحی، ۱۴۰۱: ۱۴۵)^{۲۳} و باید توجه داشت که استفاده شیخیه از این واژه در نظام معرفتی خود لزوماً معادل معنای اصلی آن در نظام سهروردی نیست. با وجود این، در صورتی که هورقلیا را به معنای پیکر خورشیدی در نظر بگیریم، تناظر زیر از آثار شیخ اشراق قابل استخراج خواهد بود:

خورشید	انسان
عالم انوار قاهره	رب النوع
عالم انوار اسپهبدیه	نفس
عالم مثال	جسم مثالی
عالم برازخ	جسم عنصری
امشاسپند شهریور	صاحب نوع انسی ^{۲۴}
هورخش ^{۲۵}	نور اسفهد انسی ^{۲۶}
«هورقلیا»	صیاصی معلقه ^{۲۷}
جسم تیر اعظم	صیاصی انسی ^{۲۸}

چنانکه در جدول فوق مشاهده می‌شود، همان‌طور که انسان دارای رب النوع، نفس و بدن مثالی و بدن مادی است، خورشید نیز می‌تواند دارای رب النوع (شهریور)، نفس (هورخش)، بدن مثالی (هورقلیا) و بدن مادی باشد.

^{۲۲}. عبارت شهرزوری دارای ابهام است و به دو صورت مختلف قابل تفسیر است. اینکه مرجع ضمیر «وهی فی وسط ترتیب العالم» را به هورقلیا برگردانیم و یا آنکه مرجع ضمیر را اقلیم هشتم بدانیم.

^{۲۳}. جهت مطالعه بیشتر نک: کربن، ۱۳۵۸: ۱۴۵.

^{۲۴}. سهروردی، ۱۳۸۰: ۴۵۹.

^{۲۵}. «هورخش الذی هو طلسم شهریر» (سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۱: ۱۴۹). اینکه هورخش همان نفس خورشید است یا شامل جسم آن نیز می‌شود، نیازمند بررسی بیشتر است.

^{۲۶}. سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۱: ۱۹۶.

^{۲۷}. سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۱: ۲۳۱.

^{۲۸}. سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۱: ۲۰۱.

ج) قلعه خورشید؛ در جدول فوق، تناظر میان «هورقلیا» و «صیاصی معلقه» به نوعی معنای «قلعه خورشید» را نیز تقویت می‌نماید. چنان که می‌دانیم شیخ اشراق از بدن به «صیصیه» تعبیر کرده‌است و می‌نویسد:

«نوری که در صیاصی انسانی تصرف می‌کند، نور مدبری است که سپهد ناسوت است و آن نوری است که به نفس خود با [لفظ] «أنا» اشاره می‌کند» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۰۱).^{۲۹}

وی از بدن‌های مثالی نیز به «صیاصی معلقه» تعبیر کرده‌است. این واژه در آثار شیخ اشراق برگرفته از قرآن کریم است.^{۳۰} صیصیه (جمع آن صیاصی) در لغت‌نامه به معنای قلعه و حصن است:

«صیص و الصیصیه: آنچه محافظ یک شیء است. مانند صیصیه گاو که شاخ آن است. و صیصیه خروس که به مانند چنگال در ساق پایش است. و صیصیه مردم: قلعه آنها است که در آن پناه می‌گیرند. مانند قلعه‌های یهودیان بنی‌قریظه که خداوند آنها را از قلعه‌هایشان پایین‌آورد» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۷: ۱۷۶).^{۳۱}

اگر بر اساس اصل تناظر عوالم در فلسفه شیخ اشراق، هورقلیا را بدن خورشید در عالم مثال بدانیم، میان «هورقلیا» به معنای قلعه خورشید و «صیاصی معلقه» به معنای بدن و قلعه مثالی که انسان در آن اسیر است، تناظر و تناسب وجود خواهد داشت. گرچه به نظر می‌رسد که «صیصیه» به معنای بدن، معنای منفی دارد و به اسیر شدن نور در عالم ظلمت اشاره دارد؛ اما «قلیا» در هورقلیا (قلعه خورشید) معنایی مثبت دارد و به کنگ دژ یعنی مدینه فاضله و شهر آرمانی ایرانیان اشاره دارد. البته این مشکل زبانشناختی نیز وجود دارد که در صورت صحیح بودن این نظریه، چرا این واژه به صورت «هورقالا» یا «هورقالا» نوشته نشده‌است؟ دکتر عالیخانی در انتهای مقاله خود با طرح این اشکال کوشیده‌است تا به آن پاسخ دهد، اما پاسخ قانع‌کننده‌ای به خواننده نداده‌اند (نک: عالیخانی، ۱۳۸۹: ۹۵).

۴. در اثر کاربرد خاص این واژه در مکتب شیخیه، بسیاری از پژوهشگران «هورقلیا» را با عالم مثال و یا بخشی از آن معادل دانسته‌اند (نک: ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۹: ۳۷۴-۳۷۵؛ مصاحب، ۱۳۷۴: ج ۲: ۳۳۱۶؛ یزدان‌پناه، ۱۳۸۹: ج ۲: ۲۲۰؛ ذهبی، ۱۳۸۹: ۷۵؛ باقری، ۱۳۹۱: ۲۰۱). هانری کربن نیز که به بررسی افکار مکتب شیخیه پرداخته‌است تحت تاثیر تفسیر ایشان از این واژه قرار گرفته‌است (کربن، ۱۳۵۸: ۱۵۶-۱۳۵). چنان که جمالزاده می‌نویسد: «حقا مروج و مبین و معزف اصطلاح هورقلیا، شیخ احسائی است که به تفصیل در موارد متعدد و به وجوه مختلف آن را تشریح کرده‌است» (جمالزاده،

^{۲۹}. «النور المتصرف فی الصیاصی الانسیة، و هو النور المدبر الذی هو «اسفهد الناسوت» و هو المشر الی نفسه بالأنانیة».

^{۳۰}. (وَأُنْزِلَ الَّذِينَ ظَاهَرُواهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صِياصِيهِمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّغْبَ) (الأحزاب: ۲۶).

^{۳۱}. «صیص و الصیصیه: ما كان حصناً لكل شیء مثل صیصیه الثور و هو قرنه، و صیصیه الدیک كأنها مقلب فی ساقه. و صیصیه القوم: قلعته‌م التي يتحصنون فیها كقلاع اليهود من قریظة حيث أنزلهم الله من صیاصیه‌م».

۱۳۴۰: ۴۴۸). اما چنان که ذکر شد، کاربرد این اصطلاح در نظام اشراقی سهروردی لزوماً مطابق کاربرد آن در مکتب شیخیه نیست.

۵. معنای لغوی و اصطلاحی هورقلیا

معنای جدیدی که در این مقاله برای این واژه پیشنهاد می‌شود نیز با واژه خورشید ارتباط دارد و جزء نخست این واژه به معنای «خورشید» (هور) در نظر گرفته شده است. در اصطلاح هورقلیا، «هور» به معنای خورشید و «قلیا» اصطلاحی طبیعیاتی است که در آثار ابن سینا به کار رفته است. «قلیا» در طب و طبیعیات قدیم به معنای زیر به کار رفته است:

الف) نمک قلیا (ملح القلی)؛ یا پتاسیم کربنات (K_2CO_3) که آن را در نواحی مختلف ایران به اسامی دیگری همچون: شخار و گهلا نامیده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱۱: ۱۷۷۳۷؛ اخوان الصفا، ۱۴۱۲: ج ۲: ۱۲۱؛ عقیلی، ۱۳۹۰: ج ۱: ۶۳۲؛ کوشان، ۱۳۹۳: ۱۲۵). این معنا از قلیا در این مقاله مورد نظر نیست.

ب) بریان کردن (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱۱: ۱۷۷۳۷) و تفت دادن و گداختن؛^{۳۲} نوعی تغییر است که از فعل و انفعال ناشی می‌شود؛ و در مقابل طبخ (پختن) قرار دارد (ابن سینا، ۱۴۰۴: ج ۲: ۲۲۴؛ ابن سینا، ۱۴۲۶: ج ۴: ۴۷۳)، چنانکه آمده است: «و الناس يستعملونه طبخاً و قلیاً» (و مردم آن را پخته یا بریان شده استفاده می‌کنند)^{۳۳} (ابن زهر، ۱۴۱۹: ۲۵). در طب و طبیعیات قدیم، اگر حرارت با واسطه (مثلاً از طریق یک ظرف فلزی) بر جسم اثر کند، آن را «قلی» می‌نامند (ابن سینا، ۱۴۰۴: الکون و الفساد، ج ۲: ۲۲۹؛ رازی، ۱۴۱۱: ج ۲: ۱۶۴). ابن سینا «قلیا» را یکی از اقسام «شی»^{۳۴} دانسته و می‌نویسد:

«اگر محل قرارگرفتن آن [بر روی] جسم زمینی دیگری باشد که از آتشی بیرونی گرم می‌گردد و سپس آن جسم گرم شود، آن را قلی می‌نامند» (ابن سینا، ۱۴۰۴: الکون و الفساد، ج ۲: ۲۲۹).^{۳۵}

^{۳۲} از آنجا که واژه «غلی» به معنای جوشید (غُلُّل کرد) است (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱۱: ۱۶۷۹۲). چنانکه در قرآن آمده است: (کنفی الحمیم) (الدخان: ۴۶)، این امکان نیز وجود دارد که این لفظ در اصل به صورت «هورغلیا» بوده و توسط کاتبان به «هورقلیا» تصحیف شده باشد. چنانکه امروزه در گویش اورامی از گویش‌های کردی، «وَر» به معنای برآمدن و «غُلیا» به معنای جوشیدن به کار می‌رود و در هنگام ظهر (استوای خورشید) و اوج تابش آن می‌گویند: «خورشید وَر غُلیا» (تحقیقات میدانی).

^{۳۳} به گوشت بریان شده «قلیه» می‌گویند (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱۱: ۱۷۷۴۱).

^{۳۴} بهمنیار در مورد «الشی» می‌نویسد: «إِنَّ للکِیْفِیَّاتِ الْأَرْبَعِ فَعْلًا و انفعالا فَمِنْهَا ما هُوَ لِلْفَاعِلِ، و مِنْهَا ما هُوَ لِلْمَنْفَعْلِ. فَأَمَّا الَّتِیْ لِلْفَاعِلِ فَمِنْهَا ما یَنْسَبُ إِلَى الْحَزِّ و مِنْهَا ما یَنْسَبُ إِلَیْهِمَا جَمِیعًا. فَأَمَّا الْمَنْسُوبُ إِلَى الْحَزِّ فَمِثْلُ النَّضْجِ و الطَّیْحِ و الشَّیْءِ» (بهمنیار، ۱۳۷۵: ۷۰۱-۷۰۲). همچنین در مورد «قلی» می‌نویسد: «لا یُمْکِنُ الْأَبْخَرَةُ الَّتِیْ تَحْتَهُ أَنْ یَقْلَهُ» (همان: ۷۱۶).

^{۳۵} «إِنْ کَانَ مُسْتَقَرَّهُ جَسَماً آخَرَ أَرْضِیاً تَسْخَنُ مِنْ نَارٍ خَارِجَةٍ مِنْهُ، ثُمَّ سَخَنَ ذَلِكَ الْجَسْمُ سَمِیَ قَلِیاً».

این معنا از «قلیا» است که در واژه «هورقلیا» به کار رفته است.^{۳۶} سهروردی با بهره‌گیری از اصطلاح طبیعیاتی «قلیا» در فلسفه خود، از اشراق خورشید حقیقت بر سالک و رسیدن وی به مرحله‌ای از رشد معنوی، به مقام «هورقلیا» یا پخته شدن (نضج یافتن) توسط خورشید تعبیر کرده است. بر این اساس «هورقلیا» در لغت به معنای گرم شدن و پختگی غیرمستقیم به واسطه خورشید است. چنانکه شهرزوری در شجرة الالهية از هورقلیا تعبیر به «مقام» کرده و می‌نویسد:

«و تمامی سالکان و فاضلان از فهلویان (پهلوی زبانها) و بابلیان و یونانیان و هندیان که به امور شریف روحانی واصل شده‌اند این صداها را مربوط به عالمی میانی دانسته‌اند؛ نه در مقام جابلقا و جابرصا، بلکه در «مقام» سومی که در نزد ایشان هورقلیا نامیده می‌شود که دارای عجایب و غرایب بسیاری است. برای کسانی که به آن [مقام] واصل شوند امور روحانی افلاک و آنچه در آنها از چهره‌های دلنشین و زیبایی‌های قشنگ و اصوات موسیقایی و نسبت‌های تالیفی وجود دارد ظاهر می‌شوند که عقل از آنها حیران می‌شود و نفس از آنها به شگفتی می‌افتد» (شهرزوری، ۱۳۸۴: ج ۲: ۳۶۸).^{۳۷}

وی مشابه مطلب فوق را در شرح حکمة الاشراق نیز ذکر کرده است (شهرزوری، ۱۳۷۲: ۵۷۴).^{۳۸} بر اساس عبارات فوق از شهرزوری، جابلقا و جابرصا نیز نمادهایی از مقام‌های معنوی در سیر و سلوک هستند. چنانکه سهروردی نیز از مشاهده و سخن گفتن با شیخ ارسطو در «مقام جابرص» سخن گفته است (سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۱: ۴۸۴).^{۳۹} سهروردی در شرح اصطلاحات صوفیه، مقام را اینگونه تعریف می‌کند:

«بدان که مقام در نزد ایشان همان ملکه است. و ملکه توانایی بر چیزی است بدون نیاز به تفکر و کسب و بدون تحمل دشواری، در هر زمان که اراده شود» (سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۴: ۱۳۲).^{۴۰}

^{۳۶} به عبارت دیگر، به تأثیر حرارت خشک (یابس) در جوهر تر (رطب) شئی گفته می‌شود که بر چهار قسم است. این چهار قسم با ذکر مثال عبارتند از: مشوی (به نحو مطلق): مانند بریان کردن جوجه بر روی آتش، تکیب: مانند پختن سبب‌زمینی روی زغال، تطحین: مانند تفت دادن غذا در ماهی‌تابه با روغن، قلی: مانند تفت دادن غذا در ماهی‌تابه بدون روغن.

^{۳۷} «و جميع السالك و الأفاضل الواصلين إلى الأمور الشريفة الروحانية من الفهلويين و البابليين و اليونانيين و الهند يثبتون هذه الأصوات في العالم الأوسط؛ لا في مقام جابلقا و جابرصا؛ بل في المقام الثالث المسمى عندهم هورقلیا الكثير العجائب و الغرائب؛ يظهر للواصل إليه روحانيات الأفلاك و ما فيها من الصور المليحة و المحاسن الأنيقة و الأصوات الموسيقية و النسب التأليفية التي يحير لها العقل و يتعجب منها النفس».

^{۳۸} «و ذکر فی «المطارات» أنَّ جميع السالك من الأمم المختلفة يثبتون هذه الأصوات لا في مقام جابلقا و جابرصا، بل في مقام هورقلیا». مشابه این تعبیرات در شرح حکمة الاشراق قطب الدین شیرازی نیز آمده است (ص ۵۱۴).

^{۳۹} «... التي ذكرناها في التلويحات مما جرى بيني و بين الحكيم امام الباقين ارسطاطاليس في مقام «جابرص» حين تكلم معي شبحه...».

^{۴۰} «اعلم أنَّ «المقام» عندهم هو «الملكة» و هي القدرة على الشئ متى أريد من غير احتياج إلى تفكر و كسب و استصعاب».

بر این اساس هورقلیا و جابلقا و جابرصا رمزی از مقامات معنوی هستند و نباید آنها را در معنای ظاهری آنها صرفاً شهرهایی از عالم مثال و یا متناظر افلاک عالم مثال دانست. بر این اساس به نظر می‌رسد افرادی همچون قطب‌الدین شیرازی به تفسیر ظاهری این کلمات تمایل یافته‌اند (شیرازی، ۱۳۸۳: ۵۱۷) و متوجه معنای باطنی و رمزی آنها نشده‌اند. در مقابل، ملاصدرا با اشاره به «مقام هورقلیا» آن را متعلق به عوالم باطنی دانسته‌است (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۴۸۱).

در رساله المشارع و المطارحات مطالبی وجود دارد که عبارات آن قابل مقایسه با توصیفات اجمالی شیخ اشراق از «هورقلیا» است. در این عبارات به صراحت بر واژه هورقلیا تصریح نشده‌است؛ به همین دلیل تاکنون ارتباط آن با اصطلاح «هورقلیا» مورد توجه محققان قرار نگرفته‌است. در جدول زیر عبارت سهروردی در المشارع و عبارات وی در مورد هورقلیا جهت مقایسه ذکر شده‌است. سهروردی در المشارع می‌نویسد که انسان از زمره حکیمان نمی‌شود مگر آنکه بتواند خلع بدن کند و به معراج برود و به هر صورتی که می‌خواهد درآید و این قدرت را از طریق اشراقات نوری به دست می‌آورد. سپس می‌نویسد:

عبارات مرتبط با مقام هورقلیا در المشارع
آیا نمی‌بینی که آهن گداخته هنگامی که آتش در آن تاثیر می‌کند، شبیه به آتش می‌شود و نور افشانی می‌کند و می‌سوزاند؟ پس نفس [که] از جوهر قدس است، هنگامی که از نور منفعل شود و لباس اشراق برتن کند، اثر می‌گذارد و فاعل می‌شود. پس اشاره می‌کند و شیء با اشاره او پدید می‌آید و [چیزی را] تصور می‌کند و آن چیز بر حسب تصور او واقع می‌شود ... در عین حال که تیر اعظم [خورشید] پیشگاه تمامی خلسه‌های کبیر است. اما راه رفتن بر روی آب و هوا و صعود به آسمان و طی الارض کردن، پس برای گروهی از سالکان اتفاق می‌افتد، به شرط آن که نور واصل به آنها در ستونی (عمودی) در شهرهایی از مشرق میانی باشند. و این بر طریقه سالکان است و سالکان متوسط به آن مبادرت می‌کنند (سهروردی، ۱۳۸۰: ۵۰۳-۵۰۵).^{۴۱}
عبارات سهروردی در مورد هورقلیا
(۱) و تمامی اینها اشراقاتی بر نور مدبّر هستند. پس بر هیکل و روح نفسانی منعکس می‌شوند. و اینها اهداف و غایت‌های متوسطین هستند. و گاهی این نورها آنها را حمل می‌کنند پس بر روی آب و هوا حرکت می‌کنند و گاهی با بدنهایشان به آسمان صعود می‌کنند و به برخی از بزرگان آسمانی

^{۴۱}. «ألم تر أنّ الحديد الحامية إذا أثرت فيها النار تشبّه بالنار و تستضيء و تحرق؟ فالنفس من جوهر القدس، إذا انعكست بالنور و اكتست لباس الشروق أثرت و فعلت: فتومئ فيحصل الشيء بايمانها، و تتصور فيقع على حسب تصوورها. ... مع أنّ النير الاعظم فيشجّاه جميع الخلسات الكبيرة و اما المشي على الماء و الهواء و الوصول الى السماء و طي الارض فانما يكون لجماعة من السالكين بشرط أن يكون النور الواصل اليهم على العمود في مدن في الشرق الاوسط، و انما يكون على طريق السالكين، و ينتهي اليه المتوسطون من السالك». «

(علوی) ملحق و متصل می‌شوند. و این از قوانین اقلیم هشتم است که در آن جابلق و جابرص و هورقلیا که دارای عجایب است، قرار دارند (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۵۴).^{۴۲}

(۲) و دریافت امر غیبی، گاهی به خواندن از سطرهایی نوشته شده‌است و گاهی از طریق شنیدن صدا است ... و گاهی صدایی با وی گفتگو می‌کند ... و گاهی مخاطب را با صورت مشاهده می‌کند. چه با صورتی آسمانی و چه به صورت بزرگی از بزرگان آسمانی (علوی). و پیشگاه خلسه‌های معتبر در عالم هورقلیا برای سید بزرگ هورخش است (سهروردی، ۱۳۸۰: ۴۹۴).^{۴۳}

در عبارت نقل شده از المشارع، بخش‌هایی وجود دارد که پیوند آن را با عباراتی نشان می‌دهند که به صراحت در مورد هورقلیا بیان شده‌اند:

۱. تشبیه تاثیر آتش در آهن گذاخته به تاثیرپذیری نفس از عالم قدس، چیزی است که در معنای لغوی پیشنهادی برای «هور قلیا» خلاصه شده‌است. یعنی گذاشته‌شدن و پخته‌شدن توسط خورشید.
۲. در هر دو عبارت به اشراق نور بر نفس اشاره شده‌است:

«فالنفس من جوهر القدس، اذا انفلت بالنور و اکتست لباس الشروق» / «و هذه کلها اشراقات علی النور المدبّر».

۳. در هر دو عبارت به وصول نور بر آنها اشاره شده‌است:

«النور الواصل الیهم ...» / «و قد یحملهم هذه الانوار».

۴. در هر دو عبارت به حالت خلسه اشاره شده‌است:

«فیشجاه جمیع الخلسات الکبیره» / «فیشجاه الخلسات المعتبرة».

۵. در هر دو عبارت به موجودات غیبی و سماوی اشاره شده‌است:^{۴۴}

«من السماویات و ارباب طلسماتها» / «فیلتصقون ببعض السادة العلویة» و «... سادة من السادات العلویة».

۶. در هر دو دسته از عبارات، به راه رفتن بر روی آب و هوا و رفتن به آسمان اشاره شده‌است:

^{۴۲}. «و هذه کلها اشراقات علی النور المدبّر، فتعکس الی الهیکل و الی الروح النفسانی. و هذه غایات المتوسطین، و قد یحملهم هذه الانوار، فیمشون علی الماء و الهواء، و قد یصعدون الی السماء مع ابدان، فیلتصقون ببعض السادة العلویة و هذا احکام الاقلیم الثامن الّذی فیهِ جابلق و جابرص و هورقلیا ذات العجایب».

^{۴۳}. «و التلقی للأمر الغیبیّ قد یكون بقراءة من مسطور، و قد یكون بسماع صوت ... و قد یكون بالمخاطبة بصوت ... و قد یكون بالمخاطب یتراءى فی صورة اما سماویة او فی صورة سادة من السادات العلویة، و فیشجاه الخلسات المعتبرة فی عالم هورقلیا للسید العظیم هورخش».

^{۴۴}. جهت مطالعه بیشتر در مورد نحوه مشاهده موجودات غیبی در اثر خلسه، نک: انواری، ۱۴۰۲.

«و اما المشی على الماء و الهواء و الوصول الى السماء» / «فيمشون على الماء و الهواء. و قد يصعدون الى السماء مع أبدان».

۷. تعبیر «مدن فی الشرق الاوسط» در المشارع نیز قابل مقایسه با اشاره شیخ اشراق به «جالبق و جابرص» در کنار هورقلیا است. چنانکه هانری کرین در پاورقی به این مطلب اشاره کرده است (سهروردی، ۱۳۸۰: ح: ۵۰۵).

۸. در هر دو عبارت این مرحله را مربوط به متوسطین دانسته است:

«و ينتهی الیه المتوسطون من السّالک» / «و هذه غایات المتوسطین».

بر این اساس هورقلیا پیش از مقام «خرّه کیانی» و از آن متوسطین است و با مقام «کُن» ارتباط دارد (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۴۲). چنانکه در عبارت توضیحی فوق به این مطلب اشاره شده است که فرد به مرحله ای می رسد که اشیاء بر اساس اراده و تصور او پدید می آیند.

۹. بخش اصلی عبارت توضیحی فوق، در مورد خرّه کیانی است و به تأثیر «نیر اعظم» در کسب «کیان خرّه»^{۴۵} اشاره می کند. ^{۴۶} این مطلب مشابه پیوندی است که شیخ اشراق میان «هورخش» و «هورقلیا» برقرار کرده است. به عبارت دیگر در نظام شیخ اشراق «خرّه کیانی» یک مقام معنوی است و «هورقلیا» توصیفی از یکی از مراحل میانه سلوک است که هر دو مقام از جانب خورشید حقیقت افاضه می شوند. سهروردی در رساله الابراج به اشراق خورشید بر قمر (ماه) اشاره کرده و می نویسد:

«هنگامی که مقابله رخ می دهد، به ذات آن شعاع های خورشید منعکس می شود، پس ذاتش که تا پیش از آن تاریک بود با شعاع های آن روشن می شود» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۴۶۵).^{۴۷}

سپس می نویسد که عرفایی همچون بابزید بسطامی و حلاج «أقمار سماء توحید» بودند که زمین قلب های ایشان به نور پروردگارشان روشن شد (همان). بر این اساس تمثیل روشن شدن توسط خورشید در آثار شیخ اشراق، نماد و رمزی از اشراق معنوی به شمار می آید. زیرا «همه انوار این جهان طفیل نور خورشید است و همه روشنان اکتساب نور و اقتباس ضوء خود از او کردند» (سهروردی، ۱۳۸۰: ج: ۳۰۳).

در رساله لغت موران آیه (أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) (الزمر: ۶۹) نیز به روشن شدن زمین وجود آدمی با تابش خورشید حقیقت تاویل شده است (همان: ۳۰۱) و جام گیتی نما هنگامی از امور غیبی خبر می دهد که آفتاب «در استوا» (اوج تابش خود) قرارداد (همان: ۲۹۹)؛ چنان که می دانیم جام

^{۴۵}. «و ان اعتدل و کثر فیهِ حصّة هیئات النور بوساطة السید النیر الاعظم، فیکون ملیکا معظما ... و هذا وحده یسمی کیان خرّه» (سهروردی، ۱۳۸۰: ج: ۵۰۴).

^{۴۶}. جهت مطالعه بیشتر در مورد «خرّه کیانی» نک: انواری، ۱۳۹۷: ۳۶.

^{۴۷}. «فاذا قارب المقابلة، انعکست الی ذاته الاشعة الشمسية، فأضاءت ذاته بأنوارها بعد ما کان مظلماً».

گیتی‌نما، نمادی از قلب سالک است که «چون ضوء نیر اکبر بر آن می‌آمد، همه نقوش و سطور عالم در آنجا ظاهر می‌شد» (همان: ۲۹۹). ادریس در این رساله از ماه سوال می‌کند که چرا نور تو گاهی کم و گاهی زیاد می‌شود؟ ماه پاسخ می‌دهد که من از خود نوری ندارم «و لیکن وقتی که در مقابله آفتاب باشم بر قدر آنکه تقابل افتد از نور او مثالی در آئینه جرم من همچو صورت‌های دیگر اجسام در آئینه ظاهر شود. چون بغایت تقابل رسم، از حسیض هلالیت به اوج بدریت ترقی کنم ... تا به حدی که هرگاه که در خود نگریم در هنگام تقابل، خورشید را بینم زیرا که مثال نور خورشید در من ظاهر است» (همان: ۳۰۸-۳۰۹). سپس می‌نویسد که اگر آینه دارای چشم بود و در هنگام تقابل با خورشید در خود می‌نگریست، همه وجود خود را خورشید می‌دید و انا الشمس می‌گفت «زیرا که در خود اِلّا آفتاب ندیدی» (همان: ۳۰۹). بر این اساس معنای سخن سهروردی که راه رفتن بر روی آب و راه رفتن در هوا و صعود جسمانی به آسمان و ملاقات با سادات علوی را از احکام اقلیم هشتم که در آن هورقلیا وجود دارد می‌داند، این است که این امور عجیب زمانی رخ می‌دهند که خورشید حقیقت وجود فرد را روشن کرده باشد و مانند آهن گداخته و آینه‌ای که خورشید در آن تابیده باشد به مرحله «اُنا الشمس» و «اُنا الحق» گفتن رسیده باشد.

نتایج

تاکنون پیشنهادهای مختلفی در مورد ریشه لغوی و معنای اصطلاحی «هورقلیا» مطرح شده است. در این مقاله نه دیدگاه مختلف در مورد ریشه لغوی این واژه مطرح گردید و مورد دسته‌بندی و بررسی قرار گرفت. به نظر می‌رسد معانی پیشنهاد شده توسط برخی از محققین، بیشتر لغوی است که تحت تأثیر توضیحات شهرزوری و نیز استفاده خاص این واژه در مکتب کلامی شیخیه قرار داشته است و به کاربرد فلسفی آن در نظام حکمت سهروردی کمتر توجه شده است. در این مقاله با استفاده از اصطلاح «قلیا» در طب و طبیعیات قدیم، معنای لغوی «پختگی به واسطه خورشید» برای واژه «هورقلیا» پیشنهاد شده است. در این معنای جدید مشابه سه معنای پیشنهادی گذشته، «هور» به معنای خورشید در نظر گرفته شده است و «قلیا» اصطلاحی برگرفته از طبیعیات قدیم به معنای «گداختن» و «بریان کردن» است. عباراتی از کتاب المشارع و المطارحات که به تشبیه آهن گداخته برای تأثیرپذیری نفس از عالم انوار پرداخته است، قابل تطبیق با توصیفات شیخ اشراق از «هورقلیا» است که معنای اصطلاحی آن را تشریح می‌کند. بر این اساس با توجه به نقش معنوی و باطنی خورشید در نظام حکمت اشراقی، این واژه در اصطلاح به مقامی معنوی و باطنی برای سالکان میانی (متوسط) اشاره دارد که نفس ایشان بر اثر تابش خورشید حقیقت به پختگی رسیده است. سالکانی که به مقام هورقلیا دست می‌یابند، به انجام اموری خارق‌العاده همچون راه رفتن بر روی آب و هوا مبادرت می‌نمایند. در نتیجه هورقلیا و جابلقا و جابرصا کلماتی رمزی به شمار می‌آیند که به مقامات معنوی اشاره دارند.

منابع

قرآن کریم.

آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، احمد (۱۳۷۵). زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن، تهران: معین.
ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۹). شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی. تهران: انتشارات حکمت.

ابراهیمی کرمانی، ابوالقاسم خان (۱۳۶۷ق). تنزیه الأولیاء. کرمان: چاپخانه سعادت.
ابن زهر، عبدالملک (۱۴۱۹). النشاط و القوة و الشفاء فی الأغذية. تصحیح: محمد امین الضناوی، بیروت: دار الکتب العلمیة.

ابن سینا (۱۴۰۴). الشفاء، الطبیعیات، الکون و الفساد. تصحیح: محمود قاسم. تصدیق و مراجعه ابراهیم مدکور. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی.

_____ (۱۴۲۶). القانون فی الطب. بیروت: دار إحياء التراث.

احسائی، احمد بن زین العابدین (۱۲۴۵). مجموعه رسائل. نسخه خطی شماره ۲۸۰۹۵-۵ کتابخانه ملی.

اخوان الصفا (۱۴۱۲). رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء. بیروت: الدار الاسلامیة.

انواری، سعید و سپیده رضی (۱۳۹۷). «خزّه کیانی بالاترین مقام معنوی در حکمت اشراقی». جاویدان خرد، شماره ۳۳، ص ۲۷-۴۶.

انواری، سعید (۱۴۰۲). «نظریه فرایند معکوس و کاربرد آن در تبیین نحوه مشاهده و اطلاع از امور غیبی توسط ابن سینا و شیخ اشراق». مجله فلسفه دانشگاه تهران، شماره ۴۰، ص ۸۳-۱۰۰.

باقری، علی اکبر (۱۳۹۱). «اصطلاح هورقلیا در اندیشه شیخ احمد احسائی و سهروردی». پژوهش های فلسفی کلامی. شماره ۵۳، ص ۱۹۹-۲۱۷.

بدره ای، فریدون (۱۳۸۶). مقدمه مترجم بر کتاب واژه های دخیل در قرآن. نوشته آرتور جفری، تهران: توس.

بهمنیار، ابن المرزبان (۱۳۷۵). التحصیل. تصحیح: مرتضی مطهری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

پیگولوسکایا، ن (۱۳۶۷). شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ترجمه عنایت الله رضا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

تقی زاده، حسن (۱۳۵۱). «مقدمه تعلیم عمومی»، مقالات تقی زاده. زیر نظر ایرج افشار. تهران: شرکت سهامی افست.

تنکابنی، محمد بن سلیمان (۱۳۸۶). قصص العلماء. به کوشش محمدرضا برزگر خالقی و عفت عباسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

جمالزاده، محمدعلی (۱۳۴۰). «شیوخ سلسله شیخیه»، مجله یغما، شماره نهم، سال چهاردهم، شماره مسلسل ۱۶۲، ص ۴۴۰-۴۴۸.

حسن دوست، محمد (۱۳۹۹). فرهنگ ریشه شناسختی زبان فارسی. تهران: ماهریس.

خادمی، عین الله و علیرضا عربی (۱۳۹۷). «بررسی اصطلاح هورقلیا در منظومه فکری شیخ احمد احسائی»، پژوهش های فلسفی کلامی. شماره ۷۸، ص ۲۴-۴۶.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا.

ذهبی، سیدعباس و فریده محرمی (۱۳۸۹). «مظاهر عالم هورقلیا در فلسفه اشراق و مکتب شیخیه»، اندیشه دینی. شماره ۳۵، ص ۷۳-۹۶.

رازی، فخرالدین (۱۴۱۱). المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و الطبیعیات، قم: انتشارات بیدار.

سالاری، یاسر و مهدی اخچنگی (۱۳۹۱). «رویکردی انتقادی به شیخیه در تطبیق هورقلیا بر عالم مثال». آینه معرفت. شماره ۳۱، ص ۱۳۹-۱۶۳.

سهروردی، شهاب الدین (۱۳۸۰ الف)، الواح عمادی. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ج ۳. تصحیح: سیدحسین نصر. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ (۱۳۸۰ ب). الالواح العمدیة. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ج ۴. تصحیح: نجفقلی حبیبی. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ (۱۳۸۰ ج). التلویحات. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ج ۱. تصحیح: هانری کربن. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ (۱۳۸۰ د). حکمة الاشراق. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ج ۲. تصحیح: هانری کربن. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ (۱۳۸۰ ه). رسالة الابراج. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ج ۳. تصحیح: سیدحسین نصر. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- _____ (۱۳۸۰و). کلمة التصوف. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ج ۴. تصحیح: نجفقلی حبیبی. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۰ز). لغت موران. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ج ۳. تصحیح: سیدحسین نصر. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۰ح). المشارع و المطارحات (الاهیات). مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ج ۱. تصحیح: هانری کربن. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۹۳)، المشارع و المطارحات (الطبیعیات)، تصحیح: نجفقلی حبیبی، تهران، مرکز اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- _____ (۱۳۹۸). الواردات و التقديسات. تصحیح: نجفقلی حبیبی. مجموعه مقالات همایش ملی حکمت اشراقی در پرتو آراء و آثار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- شهرزوری، شمس الدین محمد (۱۳۸۴). رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقائق الربانية. تصحیح: نجفقلی حبیبی. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- _____ (۱۳۷۲). شرح حکمة الاشراق. تصحیح حسین تربتی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شیرازی، قطب الدین (۱۳۸۳). شرح حکمة الاشراق. به اهتمام عبدالله نورانی و مهدی محقق. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۷). تاریخ الأمم و الملوک. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: روائع التراث العربی.
- عالیخانی، بابک (۱۳۸۹). «هورقلیا نزد سهروردی». جاویدان خرد. سال هفتم. شماره ۳. تابستان. ص ۸۷-۱۰۴.
- عقیلی، سید محمد حسین بن محمد هادی (۱۳۹۰). مخزن الأدبیه. تصحیح: محمدرضا شمس اردکانی و روجا رحیمی و فاطمه فرجامند. تهران: دانشگاه علوم پزشکی تهران.
- فراهیدی، خلیل ابن احمد (۱۴۰۹). کتاب العین. تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی. قم: مؤسسه دار الهجره.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش: جلال خالقی مطلق. تهران: انتشارات دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

فصیحی، زکریا و علی اکبر شریفی (۱۴۰۱). «تبیین قرائت شیخ احمد احسائی از معاد جسمانی بر اساس جسم هورقلیایی». پرتو خرد. شماره ۲۳. ص ۱۲۹-۱۵۶.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین (۱۳۳۲). اصول اساسی روانشناسی. تهران: چاپ اقبال.

کرین، هانری (۱۳۵۸). ارض ملکوت (کالبد انسان در روز رستاخیز). ترجمه: سیدضیاء الدین دهشیری. تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.

کوشان، یعقوب (۱۳۹۳). فرهنگ اصطلاحات صنعت کیمیا. قم: نشر مجمع ذخائر اسلامی.

لانتریوس، دیوگنس (۱۳۸۷). فیلسوفان یونان. ترجمه: بهراد رحمانی. تهران: نشر مرکز.

مجتبائی، فتح الله (۱۳۸۶). «سهروردی و فرهنگ ایران باستان». مجله اشراق (دانشگاه آزاد تبریز). سال دوم. شماره ۴ و ۵. ص ۳۷-۴۴.

مصاحب، غلامحسین (۱۳۷۴). دایرة المعارف فارسی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

معین، محمد (۱۳۶۲ الف). حاشیه بر برهان قاطع. محمد حسین بن خلف تبریزی. تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۶۲ ب). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۶۷). «هورقلیا»، مجموعه مقالات. به کوشش مهدخت معین. تهران: انتشارات معین، ص ۴۹۸-۵۲۸.

ملاصدرا (۱۳۵۴). المبدأ و المعاد. تصحیح: سیدجلال الدین آشتیانی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه.

نوابی، ماهیار (۱۳۷۵). «هورقلیا» (متن سخنرانی در بزرگداشت استاد معین). فصلنامه فرهنگ. شماره ۱۷. بهار. ص ۲۳-۲۶.

هروی، محمد شریف نظام الدین احمد (۱۳۶۳). انواریه (ترجمه و شرح حکمة الاشراق سهروردی). به اهتمام: آستیم. با مقدمه حسین ضیائی. تهران: امیرکبیر.

یزدان‌پناه، سید یدالله (۱۳۸۹). حکمت الاشراق. تحقیق و نگارش: مهدی علی‌پور. تهران: انتشارات سمت.

References

Ahsa'i, Ahmad bin Zayn al-Abidin (1829). *Majmu'a Rasail*, Manuscript No. 28095-5, National Library. (in Arabic)

Alikhani, Babak (2010). «Hoorqalya in Suhrawardi's Thought,» *Javidan Kherad*, Year 7, No. 3, Summer, pp. 87-104. (in Persian)

Amuzgar, Zhaleh, and Ahmad Tafazoli. (1996). *Zaban-e Pahlavi: Adabiyat va Dastur-e An*, Tehran, Mo'in. (in Persian)

Anvari, Saeed, and Sepideh Razi (2018). «Khorra Kiany, the highest spiritual authority in the Illuminationist wisdom,» *Javidan Kherad*, No. 33, Spring and Summer, pp. 27-46. (in Persian)

Anvari, Saeed (2023). «The Theory of the Reverse Process and its Application in Explaining the Way of Observing and Knowing About Occult Matters by Ibn Sina and Sheykh Eshraq,» *Journal of Philosophy*, University of Tehran, No. 40, September, pp. 83-100. (in Persian)

Aqili, Seyyed Mohammad Hossein bin Mohammad Hadi (2011). *Makhzan al-Adwiya*, Edited by: Mohammad Reza Shams Ardakani, Roja Rahimi, and Fatemeh Farjadmand, Tehran, Tehran University of Medical Sciences. (in Persian)

Badraei, Faridun (2007). *Introduction to the Translator of the Book 'The Foreign Vocabulary of the Quran' by Arthur Jeffery*, Tehran, Toos. (in Persian)

Bagheri, Ali Akbar (2012). «The Term 'Hoorqalya' in the Thought of Sheikh Ahmad Ahsa'i and Suhrawardi,» *Philosophical-Theological Research*, Autumn, No. 53, pp. 199-217. (in Persian)

Bahmanyar, Ibn al-Marzuban (1996). *Al-Tahsil*, Edited by: Morteza Motahhari, Tehran, University of Tehran Press. (in Arabic)

Corbin, Henry (1979). *Arz-e Malakut* (The Body of Man on the Day of Resurrection), Translated by: Seyyed Zia al-Din Dehshiri, Tehran, Iranian Center for the Study of Cultures. (in Persian)

Dehkhoda, Ali Akbar (1998). *Lughatnameh*, Edited by: Mohammad Moin and Seyed Jafar Shahidi, Tehran, Dehkhoda Dictionary Institute. (in Persian)

Ebrahimi Dinani, Gholamhoseyn. (2000). *Sho'a'-e Andisheh va Shohud dar Falsafe-ye Suhrawardi*, Tehran, Hekmat Publications. (in Persian)

Ebrahimi Kermani, Abolqasem Khan (1947). *Tanzih al-Awliya*, Kerman, Sa'adat Printing House. (in Persian)

Farahidi, Khalil bin Ahmad (1988), *Kitab al-Ayn*, Edited by: Mehdi al-Makhzumi and Ibrahim al-Samara'i, Qom, Dar al-Hijra Institute. (in Arabic)

Fasihi, Zakariya, and Ali Akbar Sharifi (2022). «Explaining Sheikh Ahmad Ahsa'i's Interpretation of Bodily Resurrection Based on the Hoorqalya Body,» *Partow-e Kherad*, Summer, No. 23, pp. 129-156. (in Persian)

Ferdowsi, Abolqasem (2007). *Shahnameh*, Edited by: Jalal Khaleqi Motlaq, Tehran, Great Islamic Encyclopedia Publications. (in Persian)

Hassandoust, Mohammad (2020). *Farhang-e Risheh Shenakhti-ye Zaban-e Farsi*, Tehran, Mahr. (in Persian)

- Heravi, Mohammad Sharif Nizam al-Din Ahmad (1984). *Anwariyya* (Translation and Commentary on Suhrawardi's Hikmat al-Ishraq) , Edited by: Astim, Introduction by: Hossein Zia'i, Tehran, Amir Kabir. (in Persian)
- Ibn Sina (1983). *Al-Shifa*, Al-Tabi'iyat, Al-Kawn wa al-Fesad, Edited by: Mahmoud Qasem, Supervised by: Ibrahim Madkour, Qom, Ayatollah Mar'ashi Library. (in Arabic)
- (2005). *Al-Qanun fi al-Tibb*, Beirut, Dar Ihya al-Turath al-Arabi. (in Arabic)
- Ibn Zuhar, Abd al-Malik (1998). *Al-Neshat wa al-Quwa wa al-Shifa fi al-Aghziya*, Edited by: Mohammad Amin al-Zanawi, Beirut, Dar al-Kutub al-Ilmiyya. (in Arabic)
- Ikhwan al-Safa (1991). *Rasa'il Ikhwan al-Safa wa Khillan al-Wafa*, Beirut, Al-Dar al-Islamiyya. (in Arabic)
- Jamalzadeh, Mohammad Ali (1961). «Sheikhs of the Shaykhi Order,» *Yaghma Magazine*, No. 9, Year 14, Serial No. 162, January, pp. 440-448. (in Persian)
- Kazemzadeh Iranshahr, Hossein (1953). *Usul-e Asasi-ye Ravanshenasi*, Tehran, Eqbal Printing. (in Persian)
- Khademi, Einollah, and Alireza Arabi (2018). «An Analysis of the Term 'Hoorqalya' in the Thought of Sheikh Ahmad Ahsa'i,» *Philosophical-Theological Research*, Winter, No. 78, pp. 24-46. (in Persian)
- Kushan, Yaqub (2014). *Farhang-e Estelihat-e San'at-e Kimiya*, Qom, Majma' Zakhair Islami Publications. (in Persian)
- Laertius, Diogenes (2008). *Philosophers of Greece*, Translated by: Behrad Rahmani, Tehran, Markaz Publications. (in Persian)
- Moin, Mohammad (1983a). *Marginal Notes on Burhan-e Qate'*, Mohammad Hossein bin Khalaf Tabrizi, Tehran, Amir Kabir. (in Persian)
- (1983b). *Farhang-e Farsi*, Tehran, Amir Kabir. (in Persian)
- (1988). «Hoorqalya,» *Collected Articles*, Edited by: Mahdokht Moin, Tehran, Moin Publications, pp. 498-528. (in Persian)
- Mojtabai, Fathollah (2007). «Suhrawardi and Ancient Iranian Culture,» *Ishraq Magazine* (Azad University of Tabriz) , Year 2, No. 4-5, Spring and Summer, pp. 37-44. (in Persian)
- Mosahab, Gholamhossein (1995). *Dairah al-Ma'arif-e Farsi*, Tehran, Amir Kabir Publications. (in Persian)
- Mulla Sadra (1975). *Al-Mabda' wa al-Ma'ad*, Edited by: Seyed Jalal al-Din Ashtiani, Tehran, Association of Wisdom and Philosophy. (in Arabic)
- Navabi, Mahyar (1996). «Hoorqalya» (Speech at the Memorial of Professor Moin) , *Farhang Quarterly*, No. 17, Spring, pp. 23-26. (in Persian)

Pigulevskaya, N. (1988). *Cities of Iran in the Parthian and Sassanian Eras*, Translated by: Enayatollah Reza, Tehran, Scientific and Cultural Publications. (in Persian)

Quran. (in Arabic)

Razi, Fakhr al-Din (1990). *Al-Mabahith al-Mashriqiyya fi Ilm al-Ilahiyyat wa al-Tabi'iyat*, Qom, Bidar Publications. (in Arabic)

Salari, Yaser, and Mehdi Akhchangi (2012). «A Critical Approach to the Shaykhi Interpretation of Hoorqalya as the World of Images,» *Aineh-ye Ma'refat*, Summer, No. 31, pp. 139-163. (in Persian)

Shahrazuri, Shams al-Din Mohammad (1993). *Sharh Hikmat al-Ishraq*, Edited by: Hossein Torbati, Tehran, Institute for Cultural Studies and Research. (in Arabic)

----- (2005). *Rasa'il al-Shajarat al-Ilahiyya fi Ulum al-Haqaiq al-Rabbaniya*, Edited by: Najafqoli Habibi, Tehran: Iranian Institute of Philosophy. (in Arabic)

Shirazi, Qutb al-Din (2004). *Sharh Hikmat al-Ishraq*, Edited by: Abdollah Nourani and Mehdi Mohaghegh, Tehran: The Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries. (in Arabic)

Suhrawardi, Shahab al-Din (2001a). *Alwah-e Emadi*, Collected Works of Sheikh al-Ishraq, Vol. 3, Edited by: Seyyed Hossein Nasr, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies. (in Persian)

----- (2001b). *Al-Alwah al-Emadiyya*, Collected Works of Sheikh al-Ishraq, Vol. 4, Edited by: Najafqoli Habibi, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies. (in Arabic)

----- (2001c). *Al-Talvihat*, Collected Works of Sheikh al-Ishraq, Vol. 1, Edited by: Henry Corbin, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies. (in Arabic)

----- (2001d). *Hikmat al-Ishraq*, Collected Works of Sheikh al-Ishraq, Vol. 2, Edited by: Henry Corbin, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies. (in Arabic)

----- (2001e). *Risalat al-Abraj*, Collected Works of Sheikh al-Ishraq, Vol. 3, Edited by: Seyyed Hossein Nasr, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies. (in Arabic)

----- (2001f). *Kalimat al-Tasawwuf*, Collected Works of Sheikh al-Ishraq, Vol. 4, Edited by: Najafqoli Habibi, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies. (in Arabic)

----- (2001g). *Lughat-e Muran*, Collected Works of Sheikh al-Ishraq, Vol. 3, Edited by: Seyyed Hossein Nasr, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies. (in Persian)

----- (2001h). *Al-Mashari' wa al-Matarihat* (Ilahiyyat) , Collected Works of Sheikh al-Ishraq, Vol. 1, Edited by: Henry Corbin, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies. (in Arabic)

----- (2014). *Al-Mashari' wa al-Matarihat* (Tabi'iyat) , Edited by: Najafqoli Habibi, Tehran, Library, Museum, and Document Center of the Islamic Consultative Assembly. (in Arabic)

----- (2019). *Al-Waridat wa al-Taqdisat*, Edited by: Najafqoli Habibi, Proceedings of the National Conference on Illuminationist Philosophy in Light of the Works and Views of Suhrawardi, Tehran, Association of Cultural Works and Figures. (in Arabic)

Tabari, Mohammad bin Jarir (1967). *Tarikh al-Umam wa al-Muluk*, Edited by: Mohammad Abolfazl Ebrahimi, Beirut: Rawa'eh al-Turath al-Arabi. (in Arabic)

Taqizadeh, Hassan (1972). «Introduction to General Education,» *Articles by Taqizadeh*, Edited by: Iraj Afshar, Tehran, Offset Company. (in Persian)

Tonekaboni, Mohammad bin Soleiman (2007). *Qisas al-Ulama*, Edited by: Mohammad Reza Barzegar Khaleqi and Efat Abbasi, Tehran, Scientific and Cultural Publications. (in Persian)

Yazdanpanah, Seyyed Yadollah (2010). *Hikmat al-Ishraq*, Edited by: Mehdi Alipour, Tehran, Samt Publications. (in Persian)

Zahabi, Seyed Abbas, and Farideh Mohammadi (2010). «Manifestations of Hurqalia in Cosmology of Illumination Philosophy and Shaykhiyya Sect,» *Religious Thought*, Summer, No. 35, pp. 73-96. (in Persian)